



چگونگی گردآوری معاصر

در باب مجموعه و مجموعه‌داری

گردآوری مقالات: زیر نظر مریم مجد

فهرست

- ۹ سخن ناشر
- ۱۱ قدردانی و سپاس
- ۱۳ مقدمه‌ی گردآورنده
- ۱۵ از آشیانه‌ی مرغان به موزه
- ۲۱ مجموعه‌داری و خرید
- ۵۵ شور و شوق گردآوری آثار هنری
- ۶۷ سلیقه‌ی شخصی و دانش
- ۷۵ جنون گردآوری هنر معاصر
- ۸۵ گردآوری مجموعه با بودجه‌بندی معقول
- ۹۳ هنر و پول / پول و هنر
- ۱۱۱ به هنر شرکتی خوش آمدید
- ۱۲۵ مقدمه‌ی مجموعه‌داری هنری شرکت‌ها
- ۱۴۱ گردآوری آثار نو: پیشگفتار تاریخی
- ۱۵۳ چگونگی راه‌اندازی یک مجموعه‌ی شرکتی
- ۱۵۹ گفت‌وگو با رونالد لادر
- ۱۶۵ گفت‌وگو با اِلی برود
- ۱۷۱ گفت‌وگو با شرکت لویی ویتن
- ۱۷۹ گفت‌وگو با شرکت آکسا آرت

از آشیانه‌ی مرغان به موزه

بهزاد حاتم

در روزگاری نه چندان دور، شاید پانزده سال پیش، بگویم ۱۳۸۱، پیش از آن که گروه‌هایی بزرگتر از مردم چشمشان به دنیای هنر باز شود و بهای آفریده‌های هنری در گوش‌ها زنگ بزنند، دوست خفته‌ی چندم ادوارد خاچاتوریان که از سر دوستی سال‌های دورش با هنرمندان کارهایی از آنان گرد آورده بود، کاری از مارکو گریگوریان را به دوستی که خانه‌ای نو خریده بود پیشکش کرد. چند روزی پس از آن که از برابر خانه‌ی آن دوست می‌گذشت، کار مارکو را کنار آشغال‌دان در خیابان دید. به خانه‌ی خود بازش گرداند.

در سال ۱۸۸۹ و نسان ون گوگ پرتله‌ای از دکتر فلیکس ری (که ونسان گوش بریده را درمان کرده بود) کشید و به او پیشکش کرد. دکتر آن را دوست نداشت و مادرش با آن سوراخی را که در آشیانه‌ی مرغ‌هایشان بود پوشاند. در سال ۱۹۰۱ هنرمند جوانی آن را دید و خرید. اینک آن نقاشی در موزه‌ی پوشکین در مسکو است.

می‌شد که کار مارکو در آشغال و کار ون گوگ نزد مرغان دیده نشده باشد و هر دو، مانند بسیاری دیگر از آفریده‌های فرهنگی که در سراسر تاریخ در سراسر جهان نابود شده‌اند دیگر نباشند. همه‌ی کارهایی که با هر انگیزه‌ای می‌شود و پیامدش اینست که کار مارکو و کار ون گوگ نابود نشود بسیار بسیار ستودنی‌ست.

کارخانه‌های هنرمندسازی هر دم بر شتاب خود می‌افزایند. گروه‌هایی هر دم افزون‌تر از تماشاگران تازه گالری‌ها را پر می‌کنند. گالری‌ها بسیار و بسیارتر می‌شوند و گاه بیش و گاه ناشایست نمایش برپا می‌کنند. رایزنان گاه نادرست رایزنی می‌کنند. میانجیان گاه تنها به سود خود می‌اندیشند. خانه‌های حراج به آفریده‌ی هنری چون کالا می‌نگرند. حراج گردانان گاه به سود خریداری آشنا زود و گاه به سود فروشنده‌ای آشنا دیر چکش می‌زنند. گاه گردآوری از سر نابخردی و به ترندگی بهای کار هنرمندی را بالا می‌برد و هنر و بازار او را بر می‌آشوبد. نو آموختگان کارهای کم ارزش می‌خرند. نو آمدگان دست بالا می‌برند که دیده شوند. نو کیسگان به پای هرچه نامی دارد پول بادآورده می‌ریزند. و در این راه آفریده‌ی مارکو که در سال ۱۳۸۱ دور انداخته می‌شد و آفریده‌ی

ون گوگ که در سال ۱۸۸۹ به مرگدان فرستاده می‌شد یا هر یک به آن کس که ارزشش را می‌شناخت به پیشیزی فروخته می‌شد، روز به روز با ارزش‌تر و با ارزش‌تر (و نه‌راسیم که بگویم گران‌تر) می‌شود. دیگر کسی نه آن‌ها را دور می‌اندازد و نه برگ پاره‌ای که فرزندش بر آن چیزی کشیده است را.

من هر آنچه می‌شود که کیسه‌ی هنرمند را پرت کند و آفریده‌اش را از گزند روزگار به دور نگاه دارد را می‌پذیرم. گمان من بر اینست که آنان که بیشتر می‌دانند نه تنها باید مارکو و ونسان را از نابودی برهاند که باید به آنان که نمی‌دانند بیاموزند. یکی از چیزهایی که باید آنان که می‌دانند هم خود فرا بگیرند اینست که از رفتن آفریده‌ی والای هنرمندی بزرگ بر دیوار کسی که به اندازه‌ی آنان که می‌دانند ارزشش را نمی‌داند، ناخرسند و آزرده و اندوهگین نشوند. شاید چیزی در درون آنان که می‌دانند به درد آید، ولی هر آنکس که در جایگاهی است که رفتارش دیده می‌شود و بازتاب می‌یابد، باید کنش‌هایش را و واکنش‌هایش را بیشتر بسنجد چون از او آموخته می‌شود.

داستان توالی طلای مانوریتسیو کاته لان را شاید شنیده باشید. در سال ۲۰۱۷ کاخ سفید در پی خواست رئیس جمهوری آمریکا، از موزه‌ی گوگنهایم درخواست می‌کند که تابلوی چشم انداز برفی ون گوگ را وام بگیرد. سرپرست هنری موزه بجای کار ون گوگ - که برآستی باید برای نمایشی به موزه‌ای دیگر می‌رفته است - توالی طلا را پیشنهاد می‌کند. این توالی طلای ۱۸ عیار که در یکی از آبریزگاه‌های موزه کار گذاشته شده و آفریننده‌اش نام آن را آمریکا گذاشته است، با نگاهی که به کاسه‌ی توالی مردانه‌ی کار سال ۱۹۱۷ مارسل دوشان دارد، یادآور اندیشه‌ای در تاریخ هنر پیشروی سده‌ی بیستم مسیحی است. این رفتار سرپرست هنری موزه یک رفتار فرهنگی نادرست است. بیش از آن که رفتاری سیاسی (دموکرات در برابر جمهوری خواه) به شمار آید و پیش از هرچه، نمایانگر نگاه یک سرپرست موزه است که درست سد سال پس از توالی دوشان هنوز می‌تواند به هنگام نیاز توالی را توالی بداند. این به آن می‌ماند که سرپرست موزه‌ی ژرژ پمپیدو به هنگام نیاز، بگویم هنگام دوری از آبریزگاه، در کاسه‌ی توالی دوشان پیشاب بریزد. درست است که کاته لان ساخته‌ی هنری خود را که یک توالی طلاست برای کاربرد به موزه داده است، ولی در این پیشنهاد موزه به کاخ سفید ساخته‌ی او از جایگاه یک آفریده‌ی هنری به جایگاه یک توالی فرو می‌افتد چون این پیام را به همراه دارد که «آقای رئیس جمهوری شما سزاوار یک آفریده‌ی هنری والا نیستید، این توالی را - که طلا هم هست و به شما می‌برازد - بگیرید و در آن پیشاب بریزید.» این رفتار نشان دارد از نادیده گرفتن همه‌ی اندیشه‌ای که از دوشان تا کاته لان پوییده است، نیز به نام ساخته‌ی کاته لان که به فرهنگ مصرفی آمریکا گوشه می‌زند آهنگی دیگر می‌دهد. دیگر تنها به آن فرهنگ نیش نمی‌زند، به نماینده‌ی نخست آمریکا (هر که هست و از هر حزب که هست باشد)، پس به یک کشور و مردم آن و همه‌ی فرهنگشان نیش می‌زند. کاخ سفید این پیشنهاد را بی‌پاسخ گذاشته است که نشان دهنده‌ی آنست که ناسزایی پاسخ را دریافته است. آنان که بیشتر می‌دانند (اگر خود برآستی آفریده‌ی هنری را از پیشاب دان باز می‌شناسند، یا سوی گیری سیاسی چشمشان را نبسته است) هرگز نباید به آنان که نمی‌دانند نیش بزنند و ناسزا بگویند، باید روی آوردن آنان به دنیای هنر را گرامی بدارند و به آنان بیشتر بیاموزند. رفتار درست فرستادن تابلوی مارکو از کنار خیابان به روی دیوار خانه‌ی کسی است که به آن بها داده است، گیریم که ارزش فرهنگی آن را هم نداند. رفتار درست فرستادن تابلوی ونسان از آشیانه‌ی مرغان به موزه است. رفتار نادرست فرستادن کار کاته لان از موزه به آبریزگاه یک خانه است، گیریم خانه‌ی رئیس جمهوری آمریکا.

همه‌ی آنان که می‌دانند باید در یاد داشته باشند که روزگاری بود که اگر می‌توانستی نام لرد بایرون، شوپن و نیچه را بیآوری از نخبگان بودی. و اگر نام پو هم بر آن‌ها افزوده می‌شد، پیش رویی بودی که دیگر هر نخبه‌ای هم از پس گفت و شنود با تو بر نمی‌آمد. امروز همه چیز را شنیده‌اند. گردآوری آفریده‌های هنری روز به روز سخت‌تر می‌شود، در همه‌ی جهان. به گفته‌ی بسیار بازگو شده‌ی کنت کلارک «گردآوری کنشی زیستی است که با خواسته‌های تن ما پیوند دارد»، خواسته‌هایی که با دیدن، شنیدن، آزمودن، فراگرفتن، آگاه شدن و دارا شدن دگرگون می‌شود و گسترش می‌یابد. آفریده‌های هنری روزگاری تنها به خانه‌ی شاهان و بلندپایگان و توانگران فرهیخته می‌رفت. دگرگون شدن روزگار و شیوه‌های فرمانروایی و سرچشمه‌های دارایی، گردآمده‌های هنری را پیش چشمان همگان آورد و بلندی و توانگری و فرهیختگی را به گروه‌هایی بزرگتر داد. این روند همچنان دنباله دارد و همواره شمار خواستاران را بیشتر و بیشتر می‌کند، پس دست یافتن به آفریده‌های هنری را و گردآوردنشان را سخت‌تر.

اینک همه همه چیز را شنیده‌اند. ما در دنیایی سر ریز شده از داده‌ها زندگی می‌کنیم ولی بیشتر مردم توانایی آن را ندارند که داده‌ها را فرآوری کنند و از آن دانش بسازند. آنان که می‌دانند باید به این فرآوری یاری برسانند. من بر این باور دیرینم که هنرمند ساخته نمی‌شود، زاده می‌شود. و گمان دارم که موزه‌دار و هنر بان و متقد و گالری‌دار و میانجی و حراج گردان و گردآور و بیننده‌ی هنر هم. ولی می‌دانم و هر آنچه در پی آن می‌آید به انگیزه‌های بسیار، دستگاه بزرگی به گستردگی جهان برای ساختن هنرمند و موزه‌دار و هر آنچه در پی آن می‌آید سخت در کارست. روز به روز هنر آفریده شده کمیاب‌تر می‌شود و هنر فرآوری شده انبوه‌تر. این سازمان بزرگ پرتکاپو و نایستا (که می‌توان دوستش نداشت) را باید همچون همه‌ی آورده‌های روزگار نو پذیرفت و خود را برای هم گام شدن با آن و بهره بردن از آن آماده کرد.

آنچه (با دادن ستودنی پیشیز به فرهنگ) در دست شماست، کتابی است که آموزش می‌دهد. فرآورده‌ی کوششی است در راه فراهم آوردن دانش از گردآوری و فرآوری داده‌ها در زمینه‌ی گردآوری آفریده‌های هنری. کوششی برای یاری رساندن به خواننده‌اش برای فراگرفتن آنچه نمی‌داند یا به اندازه نمی‌داند و برای همگام شدن با روندی که پدید آمده است، روندی که دست کم دیگر نمی‌گذارد هنر به آشغال‌دان یا مرگدان برود. این کتاب که برگردانی است از بخش‌هایی گزیده شده از چند کتاب، بسیار شیرین و خوشایند و با زبانی بسیار ساده، دانشی را که نه تنها هر گردآور هنر (تازه آمده یا با پیشینه) نیاز دارد، که هر هنردوستی را هم بسیار به کار می‌آید، پیش رویش می‌گذارد و به همه‌ی آنان که می‌دانند هم بسیار چیزها که نمی‌دانند می‌آموزد.

بختمان آنست که سه هنرشناس و هنردوست که در دنیای فرهنگ زندگی می‌کنند و هر یک به گونه‌ای پیشه و پیشینه‌ای آمیخته با دنیای هنر و نوشته‌های هنری دارند بخش‌های این کتاب را برگزیده‌اند و به فارسی برگردانده‌اند و این کتاب را فراهم آورده‌اند.

ما ایرانیان، مانند همه‌ی مردمان سراسر جهان، درست در گذر از آن هنگامی هستیم که به کتابی چنین بسیار نیاز داریم.

و از یاد نمی‌بریم که فراهم آوردن این کتاب، همانند گردآوری هنر، کوششی است که به زندگی هموارتر مارکوها و ونسان‌هایی در آینده و به نابود نشدن کارهایشان می‌انجامد.